

بهلول نهاوندی ، افسانه یا واقعیت ؟

اشاره:

مقاله‌ی «بهلول نهاوندی ، افسانه یا واقعیت ؟» پیش از این در فرهنگان شماره‌ی یک چاپ و منتشر شد . در این شماره فشرده‌ای از گفت‌وگوهای میزگرد علمی مؤسسه که به منظور تحلیل و بررسی مقاله‌ی یادشده تشکیل شد (تابستان ۷۷) به نظر خوانندگان محترم می‌رسد . «فرهنگان» در انتظار نقد و بررسی این مقاله از سوی دیگر صاحب‌نظران و درج آن در شماره‌های بعدی فصل‌نامه است .

در اولین میزگرد علمی مؤسسه‌ی فرهنگی علیمرادیان که در بعدازظهر روز ۱۳۷۷/۴/۹ برگزار شد ، پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید ، آقای دکتر شهبازی - رئیس مؤسسه - پس از خوش آمدگویی به حاضران هدف از برگزاری این قبیل میزگردهای علمی را به اختصار تشریح کردند و سپس اضافه کردند :

با سپاس‌گزاری از مهمانان عزیز و با اجازه‌ی اعضای محترم میزگرد ، مقدمتاً به عرض می‌رساند که همشهری ارجمندمان جناب آقای دکتر بردبار شیوه‌ای را برای بیان وقایع گذشته برگزیده است که برای بنده ، به عنوان "فردی علاقه‌مند به تاریخ و نه تاریخ دان" ، دلچسب است . هر چند ممکن است از دید مورّخین محترم این مطالب مستند به منابع معتبر و متعدّد و مکرّر نباشد . لذا در پذیرش آن به عنوان یک اثر تاریخی باید جانب احتیاط را نگاه داشت . به نظر بنده ، علی‌الاصول تاریخ به سرگذشت ، سرنوشت و اندیشه و رفتار و کردار و عمل‌کرد نخبگان و خبرگان و برجستگان و سرکردگان هر عصر و زمان پرداخته و کم‌ترین نظر خود را به مردم "عامی" معطوف داشته است . شاید با این بیان موافق باشید که تاریخ گذشته‌ی هر جامعه مملو از وقایع و سرگذشت اثرگذار صدها "اندیشمند یا قهرمان گم نام" است که به هر سبب ، آثار و اعمال آنها قلمی نشده و فقط اجمالی از آنها سینه‌به‌سینه به ما رسیده است . حال آن‌که عامه‌ی مردم آن‌ها را به عنوان وقایع اصیل تاریخی جامعه‌ی خود پذیرفته‌اند . تا آن‌جایی که نه تنها به نقل سینه‌به‌سینه آن‌ها به آیندگان مبادرت می‌کنند ،

بلکه گه‌گاه آن‌ها را هم به رشته‌ی تحریر در می‌آورند.

حداقل در دوران زندگی شخصی خود در شهرمان، چهره‌های "عامی" درخشانی را به یاد دارم که هر یک به مناسبتی و در برهه‌ای از زمان نقش رهبری اندیشه و رفتار عامه‌ی مردم را بر عهده داشته‌اند و خدمات آن‌ها موجب بیداری جامعه، تحرکات اجتماعی و روشننگری سیاسی شده است. ولیکن به علت تحولات اجتماعی و سیاسی و نیز به علت ناپرخورداری جامعه از یک نظام تشکیلاتی منضبط برای ثبت آن اندیشه‌ها و رفتارها و عملکردها، امروزه ما فاقد هرگونه آثار مکتوبی از آن وقایع و سرگذشت‌ها هستیم. وقایعی که اتفاق افتاده است، ولی در تاریخ مکتوب ما ثبت نشده‌اند و دور از انصاف خواهد بود اگر چنین وقایع محسوس را انکار کنیم. در حالی که آثار آن وقایع و سرگذشت‌ها هم چنان در خاطره‌هاست و سینه‌به‌سینه نقل می‌گردد و جای تأسف است که در منابع تاریخی مستند ما آثاری از آن‌ها مشاهده نمی‌شود.

تحرکات رهایی بخش علمای مبارز، بازاریان اصلاح طلب و جوانان و روستاییان آزادی خواه شهرمان در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و در دهه‌های پس از آن، اغلب ثبت نشده‌اند و به همین سبب خطر فراموشی و محو شدن تهدیدشان می‌کند. همان طوری که تاریخ دورتر ما، به چنین سرنوشتی مبتلا شده است. ای‌کاش این حقایق و وقایع امیدآفرین گذشته‌ی نه چندان دور ما مضبوط و مکتوب می‌شدند تا نسل جوان نهاوندی بیش از پیش به هوشمندی و پشتکار پدران و مادران خود برای حق جویی و اصلاح طلبی پی ببرند. آیا سزاوار است که ما امروز منکر آن‌ها شویم و تلاش صادقانه و خدمات اجتماعی خالصانه‌ی آن‌ها را به باد فراموشی بسپاریم؟ در هر عصر و زمان همواره متقدمانی وجود داشته و دارند که به لحاظ شأن و مرتبت اجتماعی خود منشأ نقل حوادث تاریخی دوران‌های گذشته بوده و هستند. یکی از راه‌های باز یافت این وقایع تاریخی، کمک به پژوهندگانی است که زحمت قلمی کردن وقایع سینه‌به‌سینه را بر خود هموار می‌سازند.

اگر چه به اعتبار نوشته‌ی دکتر بردبار، قضیه‌ی بهلول در منابع متعدد و مکرری که به زحمت گردآورده‌اند، آمده است، ولی به ترتیبی که به تفصیل در این مقاله نوشته شده است شاید برای ما نهاوندی‌ها اولین بار باشد که همه‌ی آن‌ها را در قالب یک مقاله‌ی تحلیلی - توصیفی ویژه مطالعه می‌کنیم. ما هم این کار نور را به نظر خواهی شما صاحب نظران تاریخ گذاشتیم تا آن را تحلیل و توصیف و یا اصلاح و تکمیل فرمایید. با این هدف که با نشر آن،

نه تنها سرنوشت این قضیه در نزد مجموع صاحب نظران جامعه روشن شود؛ بلکه آغازی باشد برای صدها نفر دانش پژوه دیگر که تشویق شوند تا به ثبت و ضبط سرگذشت‌ها، سرنوشت‌ها و آرا و عقاید و رفتارها و عملکردهای صدها هموطن همت گمارند و به دور از تمثیلات مادی و دنیوی، در راه خدمت به مخلوق خدا در تلاش باشند.

به نظر بنده کوشش دکتر بردبار اقدامی در این راه است. کاری نو، با قلمی شیوا و آمیخته با عواطف انسانی متکی بر نیات خیرخواهانه و اصلاح طلبانه‌ی قهرمان این نوشتار، یعنی بهلول. امیدوارم که سایر اندیشمندان، مورّخین و نامداران علوم اجتماعی، از اندیشه‌ها و رفتار و کردار و عملکرد قهرمانان گم‌نام اجتماعمان در گذشته و حال غافل نمانند تا بتوانیم در پی تلاش‌ها و فداکاری‌های گذشتگان خود، حداقل در یک صدسال اخیر، نشان دهیم که ما هم رهرو نیات خیرخواهانه و اصلاح طلبانه‌ی آن‌ها برای جامعه‌ای بهتر و پیشرو و مرفقی هستیم. آنچه در ادامه می‌آید، گزارشی از این میزگرد با چنین هدف‌هایی است.

دکتر حسین داودی:

بی‌شک کشور بزرگ و پهناور ما دارای منابع غنی فرهنگی و تاریخی گسترده‌ای است، هرچند آن‌ها را چنان که باید نشناخته و نشناسانده‌ایم. بنابراین همان طور که معادن سرشار از مواد و سنگ‌های قیمتی را باید استخراج کرد تا بر سرمایه‌های پرازش ملی و رونق اقتصادی افزود، لازم است صاحب نظران و متخصصان رشته‌های تاریخ، جغرافیا، ادبیات، اجتماعی و... نیز به استخراج منابع فرهنگی همت گمارند تا هم موارث تاریخی، علمی و ملی را بشناسند و هم آن‌ها را به نسل‌های امروز و فردا بشناسانند.

از جمله مباحثی که به چنین کاوش و استخراجی نیاز دارد، حوادث و جریاناتی از تاریخ ماست که به هر دلیل مبهم و مجمل مانده‌اند و اگر ردیابی و ریشه‌شناسی نشوند برای همیشه از ذهن تاریخ و مردم محو می‌گردند.

مؤسسه‌ی فرهنگی علیمردایان به اعتبار این که ماهیت فرهنگی دارد و نهادشناسی هدف عمده‌ی آن است از مقاله‌ی تحقیقی آقای دکتر محمدحسن بردبار با عنوان: "بهلول نهاوندی، افسانه یا واقعیت" استقبال کرد و با برگزاری این جلسه و دعوت از استادان صاحب نظر در رشته‌ی تاریخ، انتظار دارد صحت و سقم این بخش از تاریخ نهاوند

روشن شود.

دکتر عزیزا... بیات:

با تشکر از این اقدام ارزشمند مؤسسه من قبل از این که درباره‌ی تاریخ تیموریان و دوره‌های قبل از آن مطالبی را عرض کنم متذکر می‌شوم که در نوشتن حوادث تاریخی نکات زیر را باید دقیقاً رعایت کرد.

۱- اصل انفصال و عینیت - محقق یا مورخ باید این دو اصل را کاملاً مراعات کند. منظور از انفصال و عینیت این است محقق یا مورخ خود را مرکز ثقل شرح و استنباط‌ها قرار ندهد و پای خود را به میان نیاورد.

۲- اصل قضاوت - قضاوت در عمل به دو گونه صورت می‌گیرد قضاوت عینی یعنی تحقیق براساس بررسی بدون پیش‌داوری. دیگر قضاوت ذهنی که مبنای آن بر استنباط، هوش و سلیقه‌ی محقق باشد. شرط اصلی قضاوت در مسائل تاریخی چون دیگر مسائل، بی‌طرفی محض است.

محقق باید فکر خود را از نظریات پیشین خود درباره‌ی موضوع مورد تحقیق به کلی خالی نگه دارد زیرا هرگونه پیش‌داوری مانع قبول استدلال و منطقی می‌گردد و در نتیجه مانع تفکر منطقی و تعقل محقق نیز خواهد شد.

اما درباره‌ی تاریخ تیموریان می‌دانیم آغاز به کار سلسله‌ی تیموریان از سال ۷۷۱ هجری قمری است و این سلسله به اعتباری در سال ۹۱۲ و به اعتباری در ۹۲۰ منقرض می‌شود. سلسله‌های دیگری در گوشه و کنار ایران، هم‌زمان روی کار می‌آیند. از جمله آل جلایر (۷۸۳-۶۴۳)، سربداران (۷۸۸-۷۳۶) و آل مظفر که در فارس بودند (۷۹۵ - ۷۲۳).

شناخت ما از این سلسله‌ها از کدام منابع است؟ اولین و موثوق‌ترین منبع، تاریخ ظفرنامه‌ی تیموری تألیف نظام‌الدین شامی است که از اهالی تبریز بود.

بعد از ایشان تقریباً بعد از ۲۶ یا ۲۷ سال تاریخ ظفرنامه‌ی تیموری تألیف شرف‌الدین علی یزدی به احتمال قریب به یقین به فرمان سلطان ابراهیم تیمور پسر شاهرخ نوشته شد. آن وقت بیشتر منابع تاریخ مربوط به دوران تیمور را دیگران از این تاریخ اقتباس کردند و بعضی مواقع هم دچار اشکالاتی می‌شدند، یعنی با اشکالات و نارسایی‌های

رو به رو می شدند و نمی توانستند به درستی به کنه مطلب پی ببرند. مثلاً تاریخ زبده التواریخ حافظ ابرو را می توان نام برد که به فرمان شاهرخ ذیلی بر تاریخ شامی نوشت.

در این جا باید صریحاً بگوییم که ما دو سه بهلول بیشتر نداریم و هیچ کدام از آن ها نیاوندی نبوده اند. به استناد قول عبدالله مستوفی، اهالی آذربایجان تا قرن چهارم هجری به فارسی صحبت می کردند. اما چرا زبان آن ها یک باره ترکی شد؟ برای این که مغولان در زمان هلاکو خان پایتخت اول خود را مراغه قرار دادند. بعد در زمان اردوان پایتخت به تبریز و در زمان سلطان محمد خدا بنده به سلطانیه در نزدیکی زنجان فعلی منتقل شد. مغول ها که اعتماد و اطمینانی به مردم آذربایجان نداشتند، به زبان ترکی روی آوردند.

به استناد نص صریح تاریخ ظفرنامه‌ی شامی و ظفرنامه‌ی شرف‌الدین علی یزدی، بهلول نیاوندی نبوده بلکه نوکر امیر مزید برلاس بوده و حتی در زبده التواریخ حافظ ابرو به دنبال کلمه‌ی بهلول "برلاس" هم آمده که از قبایل بزرگ نواحی آسیای مرکزی بوده و تیمور با این قبیله‌ی بزرگ خویشاوندی داشته است.

نویسندگان این دو کتاب از محاسن اخلاقی امیر مزید برلاس بسیار تعریف کرده اند اما در نهایت می نویسند که او ارباب خود را کشت. به هر حال، در آن زمان ها فقط قلعه‌ی نیاوند اهمیت داشته است نه خود نیاوند، عده‌ای تصور می کنند که این قلعه مربوط به دوره‌ی هخامنشیان است که البته این طور نیست. ساختمان‌های دوره‌ی هخامنشی طاق نداشته اند. طاق مربوط به دوره‌ی ساسانی است.

برخلاف آن چه مورخان - حتی صاحب نام - نوشته اند، یزدگرد بعد از جنگ گرگان به نیاوند رفته است، به دو دلیل: یکی وجود قلعه‌ی مستحکمی که در نیاوند بوده و دیگر گنجی که در نیاوند پیدا شده است. حالا شما چه طور استدلال می کنید که بهلول نیاوندی است؟ اگر چنین چیزی بود، یقیناً مورخان برجسته‌ای مانند اقبال یا کریستین سن در آثار تحقیقی خود در این باره مطالبی می نوشتند.

تاریخ امروز مثل دیروز نیست و ما برای مطلبی که مطرح می کنیم اگر سند معرفی نکنیم می گویند افسانه است. در تاریخ ایران به علت وسعت زیاد مملکت وقتی شخصی مدتی از مرکز قدرت دور می شده، شورش‌های زیادی صورت می گرفته است. تیمور در آن زمان در دشت قوچان بوده است که هزاران کیلومتر تا نیاوند فاصله داشت.

به کرات می بینیم نادر هم که به هندوستان رفت، در ایران چندین قیام رخ داد. ما در

تاریخ با چند نهضت رو به رو هستیم که همه با بدترین وضع از بین رفته‌اند: نهضت حروفیه، نهضت نقطوئیون، نهضت بکناشیه و... ولی تاکنون در این زمینه از بهلول نام برده نشده است. اگر چنین چیزی وجود داشت، این مطلب در جایی ثبت می‌شد.

متأسفانه، ما با این که ایرانی هستیم، در مورد تاریخ ایران چنان‌که باید، کار نکرده‌ایم و خارجی‌ها در این مورد بیشتر کار کرده‌اند. بعد از اسلام ماکارهایی انجام داده‌ایم که خیلی مورد تردید هستند و موارد مبهم در آن‌ها وجود دارد. به هر حال، تا مطلبی مستند نباشد نمی‌شود آن را ثابت و قطعی تلقی کرد. حتی عباس اقبال که مشهورترین و دقیق‌ترین تاریخ‌نویس ایران است، در این مورد چیزی ننوشته است.

دکتر محمدحسن بردبار:

قبل از هر سخن، از دوستان ارجمند تشکر می‌کنم که این فرصت را فراهم کردند تا در یک مجمع علمی و در حضور استادان فرهیخته یک حادثه‌ی تاریخی مورد بررسی قرار گیرد. من این مقاله‌ی تحقیقی را در سالهای ۵۸ و ۵۹ به عنوان یک کار ذوقی فراهم نمودم. ولی به دلایل مختلف، بی‌اقدام باقی مانده بود تا این که مؤسسه‌ی فرهنگی علیمرادیان تأسیس شد و سخنرانی‌های نهاوند شناسی را به منظور شناسایی و شناساندن بیشتر شهرستان تاریخی نهاوند در دستور کار خود قرار داد. این امر موجب شد که من از نوشته‌ی خود با عنوان "بهلول نهاوندی افسانه یا واقعیت؟" ^۱گرد و غبار بزدایم و پس از بازنگری، به مؤسسه تقدیم کنم و از این که این مقاله‌ی تحقیقی در چنین جلسه‌ای مطرح شود و نقاط ضعف و قوتش بررسی و اشکالاتش برطرف گردد، استقبال نمودم.

نخستین نکته‌ای که باید عرض کنم این است که بعضی از کسانی که در مورد مارکسیسم و تحولات ماتریالیسم تاریخی کتاب نوشته‌اند، از نهضت بهلول نهاوندی به عنوان یک قیام دهقانی یاد کرده‌اند که در آن روزگار علیه نظام فئودالی حاکم انجام گرفته است. متأسفانه این نهضت در تاریخ ایران کاملاً فراموش شده است. در کتاب‌های ظفرنامه‌ی شامی و ظفرنامه‌ی یزدی و حبیب‌السیر و چند کتاب دیگر، به طور مختصر و گذرا در این خصوص سخن به میان آمده است. به علت قلت منابع، من تلاش کرده‌ام که از روش عقلی و استنباطی و با بررسی شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر زمان و مکان وقوع حادثه تا حد امکان، واقعیت را روشن نمایم.

نکته‌ی دوم من در مورد فرمایش امروز جناب آقای دکتر بیات است که به نظر می‌رسد ایشان تاریخ نقلی را معتبرتر می‌دانند و معتقدند که هر مطلب تاریخی که توسط مورّخین مشهور متقدم بیان نشده باشد، باید مورد تردید قرار گیرد ایشان تلویحاً می‌خواهند که من سندی ارائه دهم که در آن صریحاً نوشته شده باشد که بهلول، نیاوندی بوده است. در حالی که خود ایشان بدون این که سند محکمی ارائه دهند، یا دلایل عقلی کافی ابراز فرمایند و یا منظور خود را از نیاوندی بودن بیان کنند، نسبت به نیاوندی بودن بهلول اظهار تردید می‌کنند. من ضمن این که در هیچ منبع و مأخذی و در هیچ جایی، جز امروز، ندیده و شنیده‌ام که بگویند بهلول مورد نظر ما، نیاوندی نبوده است، برای نیاوندی بودن او دلایل بسیار ارائه داده‌ام دلایل من، علاوه بر آن چه که در متن کتاب آمده است، در پاسخ به این تردید، چنین است:

۱) نیاوندی بودن اگر به معنای صرفاً متولد شدن در نیاوند باشد درباره‌ی بهلول سند روشنی نداریم، همان طور که در تاریخ شخصیت‌های مردمی منتسب به یک مکان نیز چنین صراحتی کم‌تر دیده می‌شود. هیچ انتظاری هم از تاریخ نویسانی که عمدتاً در درباره‌های حاکم امرا معاش می‌کرده‌اند، نمی‌توان داشت که به دنبال تاریخ و محل تولد یا اصل و نسب شخصیت‌های مخالف نظام حاکم وقت باشند. ولی اگر منظور از نیاوندی بودن این است که بهلول ساکن و اهل نیاوند بوده و مرکز فعالیت و حرکت وی نیاوند بوده است، این مطلب به روشنی در تاریخ آمده است و تکیه‌ی من هم بر این بخش از واقعیت زندگی این شخصیت تاریخی است و منابع تحقیق حاضر این واقعیت را کاملاً ثابت کرده است و جایی برای تردید باقی نگذاشته است. به هر حال، هدف از این تحقیق بررسی اقدامات و حرکت ضد ستم بهلول علیه دستگاه و کارگزاران جبار تیمور بوده است، نه بررسی اصل و نسب وی. به قول مرحوم سعید نفیسی، مردان بزرگ نیاز ندارند که ما از پدر و مادر و خاندانشان و یا تاریخ و محل تولدشان آگاه باشیم. آنچه ما لازم داریم بررسی کارهای بزرگ آنان است و اثری که اقداماتشان بر روند تاریخ گذاشته است.

۲) در مورد این که باید نسبت به مطالبی که قبلاً مورخین برجسته چیزی درباره‌اش نوشته‌اند تردید کرد، باید عرض کنم که آنچه مایه‌ی مباهات هر نویسنده‌ای می‌تواند باشد این است که مطالبی را از تاریخ استنباط و استخراج کند که مورد توجه سایرین قرار نگرفته و یا به طور گذار از آن عبور کرده‌اند و الا کارهای دیگران را تکرار کردن، ارزش والایی در

تحقیقات تاریخی و غیره ندارد. لذا اگر ارزشی برای این کار تحقیقی بتوان قائل شد، نخست تازگی داشتن آن است. آقای عباس اقبال هیچ‌گونه اشاره‌ای به ماجرای بهلول نکرده است. ولی آیا می‌توان منکر این حادثه گردید که مورد اشاره‌ی تاریخ ظفرنامه‌ی شامی و یزدی قرار گرفته است. بنابراین، این سخن دلیل مستحکمی برای رد این حادثه‌ی تاریخی نیست. آقای دکتر اسمعیل شهبازی در شروع جلسه مطلب بسیار جالب و روشن‌کننده‌ای بیان کردند که لازم است در نظر ما باشد. ایشان اشاره کردند به وقایع بعد از شهریور ۲۰ در نهاوند که افراد زیادی به عنوان رهبران سیاسی و قهرمانان ملی در شهر ظاهر شدند که پیروان زیادی پیدا کردند و پرچم‌دار اعتراضات علیه اوضاع نابه سامان آن زمان شدند. ولی ما در هیچ منبعی نامی از آنان را نمی‌بینیم. آیا عدم ذکر نام آنان و اقداماتشان می‌تواند دلیلی بر رد وجود چنین شخصیت‌هایی باشد. تازه این تاریخ معاصر نهاوندست و چند دهه بیشتر از آن نمی‌گذرد. حال چرا ما همین استدلال و همین واقعیت‌های نانوشته را می‌خواهیم در مورد وجود و ظهور شخصیتی همچون "بهلول" که تاریخ نام او را ذکر کرده است، اعمال کنیم و نهضت او را تکذیب و انکار نماییم یا عظمت واقعه را در آن شرایط پر وحشت و سیاه، کتمان و یا کمرنگ جلوه دهیم.

۳) به بهانه‌ی این که زائران بیت‌الله الحرام در منطقه‌ی لرستان مورد هجوم راهزنان واقع می‌شوند، تیمور که خود را حامی اسلام و مسلمان می‌داند، به لرستان یورش می‌برد تا ملک عزالدین، حاکم لرستان را سرکوب نماید. در آن روزگار، نهاوند به دلیل موقعیت سوق الجیشی مناسب و برخوردار بودن از یک قلعه‌ی مستحکم مورد توجه تیمور قرار می‌گیرد. به همین جهت، در نخستین حمله‌ی خود به منطقه‌ی نهاوند در سال ۷۸۸ هجری قمری برابر با ۱۳۸۶ میلادی، قلعه‌ی نهاوند را تسخیر و شخصی را به نام شیخ میکائیل مأمور ضبط و ربط نهاوند می‌کند. در مورد سرنوشت و سرانجام شیخ میکائیل مطلب دیگری در دست نیست. ناگاه می‌خوانیم که امیر مزید یا بایزید برلاس داروغه‌ی شهر یا فرماندار انتظامی شهر نهاوند است که به نظر می‌رسد نقش عمده‌ی وی شناسائی و ضبط احشام روستائیان به نفع دستگاه حاکم بوده است.

از پسوند "برلاس" که به نام این شخص اضافه شده است، استنباط می‌شود که وابسته به قبیله‌ی برلاس باشد که تیمور هم از آن قبیله است و لذا، احتمالاً با تیمور خویشاوندی داشته است و یا حداقل هم قبیله‌ی او بوده است. ظاهراً نظر جناب آقای دکتر بیات این است

که زیردستان رسمی داروغه‌ی نهاوند، غیر نهاوندی بوده‌اند و بهلول که به عنوان نوکر امیر مزید از وی یاد شده است، از کارگزاران دولتی بوده و لذا غیر نهاوندی است. طبق متن ظفرنامه‌های شامی و یزدی، در این که بهلول در آغاز در خدمت مأمور دست‌نشانده‌ی تیمور و از رده‌های پایین بوده است، تردیدی نیست. ولی هیچ سندی وجود ندارد که ثابت کند کارگزاران رده‌ی پایین شهر را از خارج از نهاوند و از میان قبایل مغولی آورده باشد و این امر با واقعیات آن روزگار هم سازگاری ندارد. برای این که سیاست تیمور این بود که امور شهرها از طریق خود اهالی انجام گیرد و امکان نداشت که برای هر شهر و روستا، اعضای دست دوم و سوم اداره‌ی آنها را از افراد خود بگمارد. وی در جاهای حساس فرماندهان رده‌ی اول را تعیین می‌نمود. اگر بهلول از وابستگان دولت تیمور و یا از نزدیکان امیر مزید بود، چه‌طور مردم ستم‌دیده با وی همدستان شده و شهر را مسحّر نمودند و جان خود را به خاطر فرد دیگری که بالاخره از همان قماش است به خطر انداختند. مردم نهاوند به سرکردگی بهلول در مقابل حکومت دست‌نشانده‌ی تیمور یعنی میکائیل و امیرمزید و دیگران می‌ایستند و شهر را در کف می‌گیرند.

(۴) بهلول که شرف‌الدین علی یزدی در ظفرنامه، خواندمیر در حبیب‌السیر و میرخواند در روضة‌الصفاء او را به عنوان نوکر امیر بایزید برلاس ذکر کرده‌اند، خواه نوکر به معنی کارگزار دولتی باشد خواه به عنوان نوکر مفهوم محلی آن، شخصی بوده است که در برابر زورگویی امیربایزید و ستمی که بر روستائیان و تهی‌دستان شهری می‌نموده است، برخاسته و باکشتن او و با حمایت رزمندگان محل، شهر را تحت کنترل خود درآورده است. بهلول که در لغت به معنی "پیشوای قوم"، "مهتر"، "جامع هر گونه خیر"، "بزرگ طائفه" و "مهتر طائفه" است، احتمالاً لقبی بوده که پس از پیروزی وی بر امیر بایزید به وی داده شده است و نویسندگان آن دوره هم بدون زحمت تحقیق درباره‌ی نام و نشان و اصل و نسب او عیناً او را با همان لقب یاد کرده‌اند.

نکته‌ی سوم در خصوص تفکر رؤیایی و منطقی تاریخ است. در تاریخ، مابه‌کرات دیده‌ایم که مورخین نظر حکومت وقت را به عنوان واقعیت ذکر می‌کنند. مثلاً شریح قاضی به امام حسین (ع) و قضات زمان حلاج به حلاج اتهاماتی وارد کرده‌اند تا کشتنشان را توجیه کنند. اگر صرفاً به تاریخ نقلی و روایی معتقد باشیم. باید به همان مدارکی که در زمان حدوث واقعه ثبت شده بسنده کنیم. ولی آیا این اتهامات درست بوده‌اند؟ آیا مدارک

مربوط به آن زمان برای بررسی نهضت امام یا زندگی و عقاید حلاج کافی است؟ این جاست که ما به کمک تفکر عقلی، می‌توانیم واقعیت‌ها را استنباط کنیم. این همان شیوه‌ای است که من برای بررسی نهضت بهلول نهاوندی برگزیده‌ام.

دکتر جواد عباسی:

جای تقدیر است از آقای دکتر بردبار که با توجه به این که رشته‌ی تخصصی ایشان تاریخ نبوده است این کار تحقیقی را انجام داده‌اند. عرض خود را به قیام بهلول خلاصه می‌کنم. فقط اشاره می‌کنم که شما در مقاله‌ی خود نوشته بودید که نهاوند را با فتح الفتوح، به عنوان یک لکه‌ی تاریک و سیاه بر این سرزمین می‌شناسند. این طور نیست، فتح الفتوح به مردم نهاوند ربطی نداشته است. عده‌ای که با هم در حال جنگ بوده‌اند، با عقب‌نشینی به محلی در نهاوند می‌رسند. در واقع نهاوند یکی از چند منزل جنگ بوده و این گونه نبوده است که در مقابل سپاه حق صف بکشد و اما در مورد قیام بهلول باید گفت که ما اطلاعات تاریخی کمی در دست داریم از جمله این که در زمان تیمور در این شهر اتفاقی افتاده و مورخان دوره‌ی تیموری هم گفته‌اند که شورش بوده و سرکوب شده است.

مورخان این را گفته‌اند و ما هم از گفته‌ی آن‌ها در همین حد استنتاج می‌کنیم. میان اهل تاریخ مرز استنتاج و استناد تاریخی مرز روشنی است. ما نمی‌گوییم تاریخ فقط روایت چیزی است که دیگران گفته یا شنیده‌اند. این تعریف تاریخی نقلی و روایی است و حداقل در این یکی دو قرن اخیر اعتبار خود را از دست داده است. در تاریخ استنباط و استدلال داریم ولی همه‌ی این‌ها بر مبنای شواهد و منابع است. وقتی ما می‌گوییم که حلاج آن گونه که فلان مورخ گفته است نبوده یا امام حسین (ع) آن طور که شریح قاضی گفته نبوده، گفته‌ی ما بر چه اساسی است؟ این گفته بر اساس اطلاعات وسیع دیگری است که ما از حلاج یا امام حسین (ع) داریم. ما علاوه بر آثار این افراد، رجال‌شناس‌هایی هم داریم که از زمان مثلاً حلاج تا ده قرن بعد در مورد او نوشته‌اند. ما آثار این‌ها را می‌خوانیم. آثار امام حسین (ع) در قالب اخبار تاریخی و خطبه‌ها و کتاب‌ها موجود است. بنابراین مقایسه‌ی بین امام حسین (ع) و حلاج با بهلول قیاسی قریب به ذهن نیست، یعنی آن‌جا ما منابع مفصلی داریم که می‌توانیم به آن‌ها استناد کنیم اما این‌جا چنین چیزی نداریم.

معمولاً مورخان به استنباط روی نمی‌آورند. استنباط حدّ و حصری دارد. یعنی، اگر

می‌خواهیم درباره‌ی یک واقعیت تاریخی صحبت کنیم اخبار تاریخی اصل مطلب ما هستند، تا بتوانیم در مورد واقعیت‌ها صحبت کنیم. اما در مورد قیام بهلول پایه‌ی اصلی بر استنباط و استدلال است. حالا درباره‌ی این که کدام استنباط وارد است و کدام وارد نیست، بحثی نمی‌کنم ولی مطلبی که اصل آن بر پایه‌ی استنباط باشد، نه نقل تاریخ، به عنوان یک تحقیق شناخته نمی‌شود.

به نظر می‌آید که چربیدن جنبه‌ی استنباطی و برداشتی قضیه‌ی بهلول در این مقاله باعث شده که ما از واقعیت تاریخی تا حدّ زیادی فاصله بگیریم. البته خوب است که ما قهرمانی در شهرمان داشته باشیم و از او تجلیل کنیم ولی مواظب هم باید باشیم که اگر شخصیت غیرمستندی را بزرگ کنیم بعداً ممکن است با آن برخورد بشود، آن‌هم برخوردی مخرب و بازدارنده.

این که گفته‌اند تشیع مذهب روستائیان بوده است. این اصلاً از آن اندیشه‌هایی است که از ما نیست؛ یعنی، در تاریخ ما به عنوان یک واقعیت شناخته نمی‌شود. در کجا تشیع مذهب روستائیان ما بوده است؟ ما مهم‌ترین کتابی که در مورد شناخت منابع شیعی حداقل تا قرن پنج داریم، کتاب النقض رازی است. قبل از آن کسی کتابی در مذمت شیعیان می‌نویسد به نام "بعض فضایح روافض" و آقای رازی به ایرادات او در کتاب النقض جواب می‌دهد. یعنی آن کتاب را نقض می‌کند. در این کتاب رازی نام تمام مکان‌های شیعی مذهب را آورده که فکر می‌کنم نام نیاوند در آن میان نیست.

به علاوه در کتاب النقض پاسخ‌ها رو در رو است و چیزی گفته نمی‌شود که وجود خارجی نداشته باشد. آن‌جا ما نمی‌بینیم که بحث شده باشد تشیع، مکان‌های اصلی‌اش روستا بوده یا در جاهای دیگر. اگر چه مرز بین روستاها و شهرها در منابع تاریخی مشخص نیست و تقریباً روستاها به عنوان یک "واحد" مستقل اصلاً جایگاهی ندارند. این برداشت در مورد قیام دهقانی هم صادق است. نمی‌دانم که ما بر چه اساسی می‌گوییم که این قیام دهقانی بوده و بهلول رهبری دهقانان را به عهده گرفته و بعد به یارانش گفته که آماده‌ی شهادت است و مرگ در راه آزادی برایش بسیار شیرین است.

اگر چه این حرفها ظاهر زیبایی دارند اما از لحاظ تاریخی قابل استناد نیستند. به هر حال، سندی برای شیعی بودن قیام بهلول نمی‌بینیم. تیمور و چنگیز و مغول‌ها کسانی را که به خصوص شورش می‌کردند، می‌سوزاندند. حتی ما از سرداران مغول، کسی را داریم که

در آسیای صغیر بوده و چون حکومت ایلخانان از او راضی نبوده یا در مقابل مصر حرکت درستی نکرده، وقتی به تبریز برمی‌گردد، آتشش می‌زنند، بنابراین، آتش زدن همه جا به معنای ارتداد اشخاص یا مثلاً روی گردانی آن‌ها از حدود شرع نبوده است. ما از خواجه علی مؤید و تشیع او در نیشابور و شیعه بودن مردم منطقه‌ی خراسان، مشهورتر نداریم. اما وقتی تیمور به این منطقه می‌آید، این قضیه را مطرح می‌کند که ما شنیده‌ایم شما (یعنی خواجه علی مؤید که ما از او سکه‌ی شیعی هم داریم) بددین هستید و حرف‌های ناروایی را مطرح کرده‌اید. قول بدهید که اصلاح شوید. حرف اصلی تیمور این بود که تو باید از لحاظ سیاسی و نظامی تسلیم شوی. هر دینی می‌خواهی داشته باش. او به شام هم که می‌رود به دنبال بهانه است تا مردم را بکشد. می‌گوید شما امام حسین را کشته و به اهل بیت ظلم کرده‌اید. ببینید اصلاً در سیاست مذهبی تیمور جای بحث نیست و تیمور هم از این ابا نداشته که بزرگ‌تر از امثال بهلول را مستقیماً با دست خودش بکشد. نمونه‌های این امر هم زیاد بوده‌اند، مانند آل مظفر و سرداران.

ما برای نهاوندی بودن بهلول چه سندی داریم؟ اصلاً قیام او در اصفهان بود. در مورد نهاوندی بودنش من هیچ مدرکی ندیده‌ام. گفته‌اند او کارگزار حکومت بوده، حال آن که کارگزار بودن او با رهبر یک قیام روستایی بودن، تفاوت زیادی دارد؛ یعنی، حتی اگر ما مبنای استنباطی را که پایه‌ی تدوین مقاله است، بگیریم، چه‌طور می‌شود یک کارگزار حکومتی را (حالا اسمش را بگذاریم نوکر، چون در آن زمان از وزیر گرفته تا مأمور مالیات و داروغه‌ی نظامی و... را نوکر می‌گفتند) در رأس یک قیام روستایی ببینیم؟ به اضافه‌ی این که چیزی به نام "مردم" در تاریخ ایران چندان معنا ندارد. ما فکر می‌کنیم که ظلم و ستم‌های حکومتی تیمور فقط در لرستان و نهاوند اتفاق افتاده ولی صد مرتبه بدتر از این‌ها در جاهای دیگر بوده است. با وجود این، ما در کجا قیام مردمی می‌بینیم؟ قبل و بعد از تیمور هم با تمام ستم‌هایی که در حق مردم شده، چیزی به نام قیام مردمی - آن هم از نوع قرن بیستمی - که یک دفعه مردم نهاوند علیه ظلم کسی شورش کنند - صورت نپذیرفته است. در تحولات سیاسی حداقل در آن قرون اصلاً چنین چیزی وجود ندارد که قیاسی صورت بگیرد - آن هم در روستا - و کسی بیاید حاکمیت را در دست بگیرد. اگر بخواهیم بر مبنای استنتاج‌ها سخن بگوییم، برداشت‌های دیگری نیز وجود دارد که خلاف این مطلب را ثابت می‌کند؛ مثلاً این که بهلول به دلیل قدرت طلبی شورش کرده است.

بهلول وقتی شورش می‌کند، چه طور می‌تواند یک باره کنترل یک شهر را به دست بگیرد؟ احتمالاً او خود مأمور دولتی بوده و با مأموران ساخت و پاخت داشته است. درباره‌ی منابعی هم که آقای دکتر فرمودند "منم تیمور جهان‌گشا"، "چهره‌ی هراس انگیز تاریخ"، "تاریخ جهانگشایی تیمور" آقای دستوم و ... منابع قابل استنادی نیستند. یعنی هر خبری که از این کتاب‌ها نقل کنیم از نظر اهل تاریخ خبر موثقی نیست. کاری که لازم است انجام شود این است که ما محتوای مربوط به غیر قیام بهلول را کنار بگذاریم.

به نظر من اولاً بهتر است تمرکز فقط روی تیمور و بهلول باشد و قبل و بعد از آن را عجالتاً کاری نداشته باشیم؛ دوم این که به براساس اخباری که تا به حال به دست آمده، ما نمی‌توانیم به قیام بهلول به عنوان یک قیام ملی، دهقانی و مردمی نگاه کنیم و اگر قرار است کاری بکنیم، بهتر است به دنبال اخبار تاریخی دیگر باشیم. تا زمانی که ما اخبار بیشتری به دست نیاورده‌ایم، بهتر است به منابعی که در گوشه و کنار هست و در آن‌ها به این مطالب اشاره شده است، بسنده کنیم.

اگر دوره‌ی تیمور را مطالعه کنیم، به صدها مورد شورش برمی‌خوریم و می‌بینیم که هر بار تیمور از منطقه خارج می‌شد، شورش صورت می‌گرفت و او دوباره برمی‌گشت و شورش را سرکوب می‌کرد. پذیرش این نکته که صدها مورد مثل بهلول در زمان تیمور اتفاق افتاده، برای ما آسان‌تر از آن است که این حرکت را یک قیام تلقی کنیم. هم ما باید این باشد که اخبار بیشتری به دست آوریم. مورخان هم در این موارد سکوت می‌کنند؛ چون آن‌ها براساس اسناد، صحبت یا نقد مطلب می‌کنند.

دکتر بردبار:

لازم است از جناب عالی تشکر کنم که این نوشته را این قدر با دقت مطالعه کرده‌اید. من با بخشی از نظرات شما موافقم یعنی ما با وجود کمی منابع دست به ادعای بزرگی زده‌ایم. به هر حال، من برای رعایت احتیاط نام مقاله را "بهلول نیاوندی افسانه یا واقعیت؟" نهاده‌ام که مانع بروز برخی انتقادات باشد. من با این نکته موافقم که در صورت قلت منابع باید از منابع موجود استنباط و استنتاج منطقی کرد. به نظر من شواهد و قراین نیز جزء همان مدارک و دلایلی است که می‌توان از آنها استنتاج و استنباط کرد. به همین جهت، من در این جا به شواهد و قراین پای فشردم. در مورد نیاوندی بودن بهلول قبلاً مطالبی عرض کردم. در هر

حال شما هم هیچ سند و مدرکی ندارید که نشان دهد بهلول نهاوندی نبوده است و لذا هر دو استدلال از نظر زیر بنا و پایه یکی است، جز این که من با استفاده از شواهد و قراین درستی نظر خود را مدلل کرده‌ام. در فرمایش دیگر جناب عالی چند نکته بود که در پاسخ آن‌ها باید عرض کنم:

۱) در خصوص این که جنگ نهاوند به صورت یک نقطه‌ی تاریک به ذهن می‌آید، من در همان دیباچه پاسخ لازم را داده‌ام.

۲) همان طور که شما هم تأیید می‌کنید، تاریخ منحصر به تاریخ نقلی و روایی نیست و تاریخ استدلالی هم وجود دارد که در دوران معاصر مورخین بیشتر بر این شیوه قلم می‌زنند. اما این نظر شما که همه‌ی مطالب مربوط به بهلول نهاوندی منحصر آ بر پایه‌ی استنباط استوار است اولاً، برخلاف محتوای نوشته‌ی حاضر است. ثانیاً با این واقعیت نمی‌خواند که خبر مربوط به حادثه‌ی قیام بهلول برای من اصل بوده است و بر مبنای همان خبر و بر اساس اطلاعات تاریخی مربوط به دوران تیمور استدلال‌های خودم را پایه‌گذاری کرده‌ام. بنابراین، در وجود قیام بهلول شکی نیست.

۳) جناب عالی به استناد این که رازی در کتاب خود، شهر نهاوند را جزء شهرهای شیعه نشین به شمار نیاورده است، نتیجه می‌گیرد که بنابراین نه شهر نهاوند، شیعه نشین بوده است و نه روستائیان ایران شیعه مذهب بوده‌اند. این استدلال به دو دلیل پذیرفتنی نیست: اولاً، همان طور که قبلاً عرض کردم هیچ گاه عدم ذکر یک واقعیت به معنای عدم وجود آن واقعیت نیست. ثانیاً، حمدالله مستوفی مورخ و جغرافی‌دان معروف در سال ۷۴۰ هجری مردم نهاوند را "بر مذهب شیعه‌ی اثنی عشری" می‌داند و بسیاری از جغرافی‌دانان و سیاحانی که بعد از اسلام تا قیام بهلول از این منطقه دیدن کرده‌اند، در نوشته‌های خود، وجود دو مسجد جامع را در کنار اوضاع طبیعی و جغرافیایی نهاوند، ذکر می‌کنند که خود نشان دهنده‌ی میزان نزدیکی مردم به مذهب و نمایش دهنده‌ی سطح بینش اسلامی مردم و نفوذی است که مذهب بر مردم این شهر داشته است. به علاوه چنان که در متن مقاله آمده است، پنج تن از محققین شرقی در خصوص وضع مذهب در قرن هشتم میلادی ایران یعنی مقارن دوران تیمور می‌نویسند که "در ایران قرون وسطی مذهب شیعه بیشتر در محیط روستائی رواج داشته و غالباً لفافه‌ی عقیدتی نهضت‌های خلق را تشکیل می‌داده است".

۴) در مورد این که چرا قیام بهلول نهاوندی قیامی دهقانی است، باید عرض کنم که دلیل من

از جمله ، این است که فشار و ستمی که بر مردم منطقه‌ی نهاوند فرو می‌آمد عمدتاً بر روستائیان بود و فشارهای مالیاتی بیشتر کمر روستائیان را خم کرده بود . اقشار تهی‌دست شهری نهاوند هم از روستاها تغذیه می‌شدند و بیشتر در خدمات مبادلات اجناس آنان و تأمین مایحتاج آنان بودند ، به همین جهت فلاکت و فقر روستائیان بر اوضاع کسب و کار و زندگی آنان اثر مستقیم داشت . بنابراین طبیعی است که آن‌ها نیز پا به پای روستائیان علیه کارگزار ستمگر تیمور بسیج شوند . نکته‌ی دیگر هم این است که در آن روزگار اگر از قلعه‌ی نهاوند که مرکز حکومت بود بگذریم بقیه‌ی مردم ساکن در آن منطقه ، یا کشاورز و باغ‌دار بودند یا از طریق مبادله‌ی کالاها‌ی روستایی گذران می‌کردند . هنوز هم که قرن‌ها از آن تاریخ می‌گذرد ، مناسبات اجتماعی حاکم بر نهاوند چندان تغییر زیادی نکرده است و هنوز اقتصاد کشاورزی در آن جا حاکم است . لذا ، به اعتبار همین مناسبات هم اگر به موضوع بنگریم ، باز هم روستایی یا دهقانی خواندن قیام بهلول چندان دور از واقعیت نیست .

۵) شما می‌گویید که ما در هیچ کجای تاریخ ایران مردم و قیام مردمی را نمی‌بینیم . این سخن با واقعیات مطابقت ندارد . من برای رد این نظریه یک قیام مردمی که قبل از بهلول اتفاق افتاده است و موضوع تحقیق دیگر این جانب است ، اشاره می‌کنم و آن قیام و شورش مردم اصفهان است که به رهبری فرد گمنام و آهنگری ساده به نام علی کُچه پا علیه تیمور بر پا می‌شود و مردم اصفهان با دست خالی ظرف مدت کوتاهی به قول صاحب عجایب المقدور شش هزار نفر از مأمورین تیمور را به هلاکت می‌رسانند . قیام‌های مردمی دیگری هم علیه تیمور و کارگزاران وی وجود داشته است . نظیر قیام گودرز در سیرجان ، سلطان محمد طبسی در یزد و قرایوسف ترکمان در آذربایجان که هر یک به تنهایی کافی است که نظر مذکور را رد کند .

۶) تیمور به دلیل این که داعیه‌ی اسلام پناهی داشته و خود را مسلمانی معتقد و مروج دین می‌خوانده است ، در سرکوب قیام‌هایی که ریشه‌ی مردمی دارد ، به روش‌های مزورانه‌ای تمسک می‌جوید . در هند مردم را به جرم کفر سرکوب می‌کند . در مناطق سنی نشین مانند شام مردم را به جرم این که اجدادشان در ماجرای کربلا ساکت مانده‌اند ، قتل عام می‌نماید و مردم شیعه را به اتهام این که شیطان را می‌پرستند یا مرتد هستند می‌کشد و بهلول را به اتهاماتی این چنین در آتشی به سبک اصحاب کلیسا در نابود کردن مخالفان به جرم تماس داشتن با شیطان می‌سوزاند .

در خاتمه‌ی سخنم مجدداً از این شیوه‌ی نقد مطالب تقدیر و تشکر می‌کنم و از زحمات دوستان عزیز شرکت‌کننده در این جلسه و دوستانی که کتباً اظهار نظر کرده‌اند، متشکرم. امیدوارم در این خصوص به منابع تاریخی بیشتری دست یابیم تا بتوانیم به بسیاری از سؤالات و ابهامات جواب دهیم.

دکتر داودی:

بحث بسیار مفیدی بود اما خوب است که پرونده‌ی آن بسته نشود و برای تکمیل آن پژوهش و پی‌گیری‌هایی صورت پذیرد. اگر اجازه بفرمایید در پایان این بحث به یک نکته‌ی تاریخی در محضر استادان تاریخ اشاره کنم. بارها از گویندگان و منبری‌ها شنیده‌ایم که گفته‌اند تیمور پس از تصرف همدان وارد شهر می‌شود و می‌گوید: مردم را جمع کنید. آن‌گاه در جمع مردم می‌گوید: من از شما سؤالی می‌کنم اگر به آن درست جواب دهید، عفو عمومی می‌دهم. سؤال این است که بگویید من خودم به این جا آمده‌ام یا خدا مرا به این جا فرستاده است؟ همه می‌ترسند و سکوت می‌کنند؛ زیرا اگر بگویند خودت آمده‌ای که قدرت خدا را نفی کرده‌اند و اگر بگویند خدا تو را فرستاده، باید تسلیم او شوند. در این زمان، پیرمردی جلو می‌آید و می‌گوید شما را نه خدا فرستاده و نه خودت آمده‌ای. ما شما را به این جا کشانده‌ایم! ضعف و بی‌تفاوتی ما شما را به این جا کشانده است.

دکتر بیات:

به هر حال نکته‌ی پایانی در خصوص بهلول این است که تاشکند کتابخانه‌ای دارد با حدود ۲۴۰۰۰ جلد کتاب خطی. اگر چنین مطلبی بود قطعاً در آن جا توضیحاتی درباره‌اش نوشته می‌شد. به هر حال من نمی‌گویم این واقعه‌ی تاریخی اتفاق نیفتاده است، بلکه می‌گویم سند آن موجود نیست و بنابراین فعلاً جنبه‌ی اساطیری دارد. ضمناً معلوم نیست که آیا خود تیمور به نهاوند آمده یا در همدان بوده است؟ دقیقاً روشن نیست.

دکتر عباسی:

پیشنهاد من این است که مطلبی تهیه شود با عنوان "نهاوند در دوره‌ی تیمور" یا "نهاوند در عهد تیموریان" تا آنچه در این دوره بر نهاوند گذشته است، گردآوری و

جمع‌بندی شود و در حد یک مقاله تدوین گردد. داستان بهلول هم در پایان آن در حد اطلاعاتی که در منابع هست مطرح شود.

دکتر داودی:

پیشنهادی خدمت دوستان دارم. ضمن این که آقای دکتر بردبار در تکمیل این مقاله کار را ادامه می‌دهند، اگر صلاح می‌دانید دانشجویان دوره‌ی دکترای تاریخ، این مبحث را به عنوان موضوع تحقیق مورد بررسی قرار دهند تا واقعیت آن روشن‌تر، و شفاف‌تر شود.

دکتر بیات:

پیشنهاد خوبی است. من به دانشجویان توصیه خواهم کرد که این موضوع و موضوعات مشابه آن را که به نحوی با نهادند مرتبط است، به عنوان تحقیق و پژوهش پایان‌نامه‌های خود انتخاب کنند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی